

گوینده داستان مطالب خود را در موارد مختلف گسیخته و با جزاء جدیدی از آن پرداخته و پس از بیان يك واقعه باز بر سر مطلب رفته است. در اینگونه موارد معمولاً با شکل ذیل بیان مقصود کرده است:

جهانگیر یل را در اینجا بدار	دگر قصه بی گویمت گوش دار
تهمتن در آن شهر آرام کرد	دلش شاد از باده و جام کرد
حکایات او را گذارم بجای	شنو بعد از این نکته بی دلفزای
کنون شاه و لشکر بره بر بدار	دگر داستانی ز من گوش دار

و این اصطلاحات بی شباهت با اصطلاح قصه گویان و قصه نویسان نیست.

در داستان جهانگیر گذشته از آنکه اصل داستان و موضوع در بسیاری از موارد بشکل عجیبی تحت تأثیر عقاید ایرانیان عهد اسلامی است، فکر تازه و خاصی رخند یافته و آن در آمدن رستم است بصورت کسی که در راه توحید جهاد کند و همه جا برای شکستن «لات» و «عزی» بجنگد. در فرامرز نامه و همچنین در قسمتی از شهریار نامه این فکر نیز برای پهلوانان سیستان موجود است اما در جهانگیر نامه شدت بیشتری دارد. پس از آنکه رستم آزاد مهر پسر آزاد چهر مغربی و یاران او را از دست بسیخاره جادو زن غواص دیو رهایی داد، آزاد مهر او را ثنا گفت و از لات و عزی بر آوردن مراد های او را خواست ولی:

چو رستم از ولات و عزی شنود	بگفتا بدینسان حکایت چه بود
سخن دیگر از لات و عزی مگوی	نگهدار در پیش من آبروی
بعزی ولات اعتقاد تو چیست	نگه کن که اندر نهاد تو چیست
خدای جهان را بخوان ای پسر	که جز او نباشد خدای دگر
مدار فلکها بفرمان اوست	جهان سر بر سفره خوان اوست

چنانکه می بینیم رستم در این داستان مردی موحد و فیلسوفست و از راز توحید خبر دارد و چون پهلوانان دین اسلام بالات و عزی (دوبت معروف کعبه که پیغمبر پس از فتح مکه آنها را درهم شکست) و معتقدان آنها نبرد میکند و این چنانکه می دانیم اثر بین و آشکار افکار اسلامی و نفوذ اسلام است در داستانهای ملی ایران.

در موارد دیگر این داستان نیز رستم از این تبلیغ توحید و نبرد با معتقدان لات و

عزیز دست بر نمیدارد چنانکه پس از وصول بسرزمین «جمهور شاه دریا نشین» بدو چنین پیغام داد:

شنیدم گرفتاری بی گمراهان	بایزد پرستان شدی بد گمان
رخ از قبله صدق بر تافتی	سوی وادی جهل بشتافتی
نهادی بملك ضلالت قدم	بتی چند را ساختی محترم
پرستش نکردی خداوند را	خداوند خواندی بتی چند را
خدای جهان را پرستش نمای	که او بندگان را بود رهنمای
جز او را خداوند عالم مدان	نیکتایی او گمرو بی گمان

اما جمهور شاه سخن او را نشنید و با لشکریانش رایت کافری برافراشت و هریک بتی بر گردن افکندند و بجنگ وی آمدند. رستم چون با این پرستنده‌الات و عزیزی برابرشداو را بتهمت «کافری» بقتل آورد و هزار و صد و شصت «کافر» را بگرز بکشت.

جهانگیر پسر رستم هم در عین جنگ و ستیز با جادوان و ساحران (که از افکار حماسی پیش از اسلام است) با کفار می جنگد خاصه پس از پیوستن پیدر خود.

مطلب تازه و عجیب دیگر در این داستان وجود حدیث «اسم اعظم» و مؤثر بودن آنست در برابر سحر و جادو که یقیناً صورت اسلامی فکریست متعلق پیش از اسلام. توضیح آنکه موضوع تأثیر نام یزدان در باطل کردن سحر ساحران در حماسه‌های ملی ایران سابقه دارد و روشن‌ترین نمونه آن نگاشتن نام یزدان و آویختن آن بدیوار در بهمن است بدست کیخسرو که در شاهنامه و بعضی از آثار پهلوی دیده میشود. گذشته از این ایرانیان چون بجادویهای تورانیان گرفتار میشدند بنام یزدان و یاری او بر آن فائق میآمدند اما در حماسه‌های اصیل یعنی حماسه‌هایی که از افکار اسلامی متأثر نیست از «اسم اعظم» یا «باطل السحر» نامی نیست. در جهانگیر نامه جهانگیر از خاصیت اسم اعظم در شکستن سحرها با خبرست و هنگامیکه از مازندران میآمد «مسیحا» اسم اعظمی بدو داد و گفت بیازوی خود ببندوا گر سحری پیش آید «پی دفعش این اسم اعظم بخوان».

کلمات و اصطلاحات عربی نیز در جهانگیر نامه بسیار است و بعضی از آنها را در

اینجا نقل میکنم.

قدم نه سوی بیت‌الاحزان من
 که در انتظار تو بودم مدام
 بخوردند چیزی که همراه بود
 چوما را بدیدی هراسان شدی
 بسی نامداران عالیجناب
 امیران و گردان ابر هرطرف
 که از ساحل بحر جمعی ز راه
 بشکل گدایان اهل نیاز
 بزانو درآمد فرستاده زود
 بدستش یکی تیغ فولاد بود
 چو جادوی ملعونه آن را بدیدند
 باطراف او جادوان لعین

ز اقدام خود تازه کن جان من
 رخت از خدا خواستم صبح و شام
 اگرچه نه بروجه دلخواه بود
 ز بهرچه این نوع ترسان شدی
 بود آن شهنشاه را در رکاب
 در اطراف و اکناف او بسته‌صف
 رسیدند بر دامن آنگاه
 که از فقر باشد بدرد و گداز
 تهمتن بسویش توجه نمود
 بسوی تهمتن حوالت نمود
 بسوی جهانگیر لشکر کشید
 بقصدش رسیدند از روی کین

اینها نمونه‌های معدودی از کلمات و اصطلاحات عربیست که در منظومه‌های کهن حماسی کمتر مستعمل است و از اینگونه کلمات در جهانگیر نامه بسیار میتوان یافت .
 موضوع تازه دیگری که در این کتاب دیده میشود وصفی است که از نژاد ترك شده است . چنانکه هنگام تحقیق در باب تورانیان خواهیم دید این قوم اصلاً همان قبایل آریایی ماوراء جیحون بودند که پس از ورود بنی‌اعمام خود بسرزمین ایران بر اثر بعضی عوامل روی بنجدهای ایران آوردند و چون بمقاومت ایرانیان دچار شدند با آنان بجنگ و ستیز برخاستند . بعدها هنگام تدوین داستانهای قدیم و ملی ایران ، چون جای اقوام قدیم تورانی را ترک‌کان مهاجم آسیای مرکزی و هون‌ها گرفتند کلمه «خیون» و ترك بجای تورانی بکار رفت و بتدریج این دودسته از مردم بایکدیگر مشتبه شدند . و بهمین جهت است که مادر حماسه‌های اصیل فارسی نام کلمه ترکان و تورانیان را بیک نحو و در یک ردیف ملاحظه می‌کنیم اما در هیچیک از این موارد تورانیان با خصائص ترکان زردپوست یعنی کوتاهی قد و تنگی چشم و سفاکی و خون ریزی و پهن روی و تنگ مویی و درازی بینی و هیأت کریه و تند خوئی و غارتگری و توحش وصف نشده‌اند و این وصف را اولین بار در جهانگیر نامه می‌یابیم بدین صورت :

ببستند خون ریختن را میان
 همه رویشانی بود بی خط و خد
 همه بد نمایان دندان گراز
 ز مال یتیمان سیه کرده چشم
 کمر بسته در غارت مردمان
 همه زفت خویشان گنده بغل
 همه معدن ظلم و جور و فساد

سپاهی ز ترکان چو کوه گران
 همه پهن رویان کوتاه قد
 همه تنگ چشمان بینی دراز
 همه تند خوبان با کین و خشم
 همه تیره رای و همه بد گمان
 همه پوست پوشان دون و دغل
 همه بی نمک مردم بد نهاد

بگمان من این وصف دقیق و صحیح از ترکان زردپوست متعلق بدوره ییست که ترکان با مهاجمات و صدمات شدید خود از قرن ششم بعد بخوبی معروف مردم مشرق ایران شدند و آن چنانکه میدانیم از عهد تسلط غزان در قرن ششم است. تسلط غلامان ترك در ایام پیش از عهد سلاجقه و حتی تسلط ترکان سلجوقی چنان شدت و آزاری نداشت که مایه ایجاد کینه شدید گوینده بترکان شود و علی الظاهر حمله غزان در قرن ششم (۵۴۸ هجری) و علی الخصوص حمله مغولان در قرن هفتم (۶۱۶ هجری) و آزارها و بیدادیها و نامردمیهای که از این دو قوم بر ایرانیان رفت علت اساسی و غایی این وصف و نظر است که می بینیم و اگر چنین باشد جهانگیر نامه متعلق با اواخر قرن ششم یا قرن هفتم است نه بقرن پنجم که مول تصور کرده است.

در این منظومه گذشته از نامهای سامی (مانند غواص، مسیحا، ملخیا، جمهور، صبا، راحیله، عاد، ثمود، لات، عزی...) و امثال اینها نامی می یابیم که خاص مسلمانان و از ریشه «سلم و اسلام» است و آن نام «مسلم» است که جوانی از اهل ری بود و افراسیاب از درباب رستم و عبور روی از ری و رفتن بماندندان پرسشهایی کرد.

بعضی اشتباهات نیز در این داستان موجود و از آن جمله است در آوردن «تخوار» فرزند زواره در شمار پسران فرامرز. فرامرز در این داستان پسری بنام سام هم در اردامادر داستانهای اصیل چنانکه در مجمل التواریخ و بهمن نامه و آذربرزین نامه می یابیم فرامرز را تنها پسری بنام آذربرزین بود که آخر الامر جهان پهلوان بهمن گشت. نام جهانگیر نیز در هیچیک از کتب داستانی اصیل نیامده است زیرا رستم بنا بر این داستانها دو پسر داشت

یکی سهراب که بدست پدر کشته شد و دیگر فرامرز که پس از پدر چندی بزیست و کین او را از پادشاه کابل گرفت و با بهمن جنگید و سرانجام در جنگ او کشته شد.

جهانگیر نامه از حیث استعمال الفاظ و ترکیبات فراوان عربی و از حیث استعمال کلمات و ترکیباتی مانند طور- بطور- راوی- حیات داشتن- یراق- نمودن بمعنی کردن در این ابیات :

که فردا مهیا کنم کار اوی	بطوریکه باشد سزاوار اوی
برون رفت مسلم ز نزدیک اوی	بطور بهانه پی جستجوی
سخن اندر آمد ز افراسیاب	که این بار کارش بسی شد خراب
رسیدش ز گردان ایران شکست	یراقش تمامی برون شد زدست
من از طوس نوذر شنیدم خبر	که دارد حیات آن یل نامور
یکی خود بر سر ز پولاد ناب	مصرصع نموده بدر خوشاب
کشیده قدم از سرای حیات	توجه نموده بکوی ممات

وامثال اینها بهیچ روی با آثار قرن پنجم و حتی اوایل قرن ششم نمی‌ماند و از این جهت هم تصور «ژول مول» در تعلق جهانگیر نامه بقرن پنجم بکلی باطل است و تا ادلایع تازه بی راجع باین کتاب بدست نیاید باید آنرا اصیلا از آثار اواخر قرن ششم (باحتمال ضعیف) و یا از آثار قرن هفتم (باحتمال اقرب بصواب) بدانیم و اگر برخی قسمتها در این منظومه جدید تر از آثار قرن هفتم بنظر آید بعقیده ما و بشرحی که خواهیم دید الحاقی و بعدیست. ذکر نقائصی از جهانگیر نامه نباید مانع ما از ذکر برخی از محاسن آن گردد. جهانگیر نامه از حیث سادگی بیان و فکر بکلی از منظومه های اواخر قرن ششم و قرن هفتم دور است و مثلا میان آن و اسکندر نامه بهیچ روی وجوه مناسبت و قرابتی نمیتوان یافت. برای بیان افکار اصلا تعقیدهای معنوی و افکار پیچیده و مبهم بعضی از شعرای عراق که لقمه را از پس پشت بدهان مینهادند در این منظومه وجود ندارد و همه مطالب بهمان سادگی و روانی و ایجاز که در منظومه های دیگر می بینیم اداشده است و همچنین قسمتهای اصیل و ابیات خوب و اوصاف میادین جنگ چنانکه در حماسه های قدیم می بینیم در این کتاب بسیار است. اصولا وقتی از قسمت اول این کتاب (یعنی قسمتی که مختص

برفتن رستم بخدمت مسیحا و بزنی گرفتن دختر او دلنواز و رفتن بکنار دریای قلزم و جنگ باغواص دیو و سفر در دیار مغرب است) بگذریم و بقسمت دوم (یعنی ظهور جهانگیر و لشکر کشی افراسیاب بایران و جنگ کاوس با اونا قسمت آخر کتاب) برسیم فرق بین و آشکاری از لحاظ افکار حماسی بین آنها می یابیم و عبارت دیگر قسمت اعظم از بخش دوم این کتاب حاوی افکار حماسی معتاد و معمول است و در آن از عجایب و شگفتیهای افسانه سازان اثری نیست و تأثیر افکار سامی نیز در آنها کمتر است. این قسمت بگمان من قسمت نسبتاً اصیل و قدیمتر داستان جهانگیر و سایر قسمتها قطعاً اضافی و الحاقی است. اشعار این دو قسمت نیز متفاوت است، قسمت دوم از حیث سبک گفتار حماسی بمراتب بهتر از قسمت اول بنظر می آید و در اینجا است که ابیات زیبا و کلمات فصیح فارسی بسیار میتوان یافت و باز در همین قسمت است که گاه زبان شیوای حماسه سرایان تجدید میشود و ابیاتی نسبتاً بلند و محکم ملحوظ می افتد.

وقتی این دو نوع گفتار را در جهانگیر نامه می بینیم از یکطرف ناگزیریم بنظر آوریم که این منظومه متعلق باواخر قرن ششم و لااقل قرن هفتم است و از جانبی دیگر عبارات و ترکیبات و اصطلاحاتی در آن می یابیم که آنرا بنحوعجیبی با آثار قرون متأخرتری مانند قرن نهم همانند میسازد و این تحیر برای خواننده دقیق و محقق از آغاز تا انجام مطالعه جهانگیر نامه موجود و مایه تشویش خاطر اوست. اختلافی که از حیث فصاحت و زیبایی از یکطرف و سستی و امارات تأخر از طرف دیگر در قطعات مختلف جهانگیر نامه مشهود است آخر کار ما را بر آن میدارد که تصور کنیم این منظومه اصلاً دارای قدمت نسبی است و چنانکه گفته ایم ظاهراً باواخر قرن ششم (باحتمال ضعیف) یا قرن هفتم (باحتمال اقرب بصواب) متعلق است ولی گویا بعدها در حدود قرن نهم در آن دست برده و ابیاتی بر آن افزوده اند و ابیات سست و نارسایی که در آن می بینیم همه متعلق باین الحاق کننده است نه متعلق بشاعر اصلی. اشتباه ژول مول در نسبت دادن این منظومه بقرن پنجم هم ممکن است از آنجا منبث شده باشد که دوتن در دو عهد مختلف در ساختن این منظومه دخالت کرده اند.

اما موضوع جهانگیر نامه از جنگ رستم و سهراب آغاز میشود. ناظم داستان در چند بیت داستان رستم و سهراب را خلاصه کرده و سپس در باب آشفته‌گی رستم از کشتن سهراب و رفتن او بماندگان و دیدن دلنواز دختر مسیحای عابدرا در پیشه‌یی و ازدواج با وی سخن گفته است. رستم پس از این ازدواج بر اثر برخی حوادث تا کنار دریای مغرب رفت و چند تن از پرستندگان «لات» و «عزی» را بدین حق در آورد و سرانجام مهمان آزاد چهر نامی از بزرگان دیار مغرب گشت.

داستان رستم از اینجا قطع و داستان زادن جهانگیر بدین ابیات آغاز می‌شود:

یکی بچه آورد بسیار نوج سخت	که بودی بتن چون یکی کوه لخت
مسیحا جهانگیر نامش نهاد	ز دیدار او بود پیوسته شاد
بنارش سه دایه همی داد شیر	ز شیر سه دایه نمیکشت سیر...
در آمد چو عمرش بسال سه پنج	نبودی چو او در سرای سپنج
بدیدار بد رستم پیل تن	بقامت چو سهراب لشکر شکن
ابازور و بازوی مردان بدی	همانند سام نریمان بدی

چون جهانگیر یال بر کشید مسیحا او را بری فرستاد تا بیاری کاوس با سپاه افراسیاب بجنگد اما جهانگیر در ری بفریب هومان نزد افراسیاب رفت و با ایرانیان بجنگ برخاست و از پهلوانان ایران گیو و بیژن و طوس و فرامرز و پسرانش سام و تنخوار و گسته‌م و زواره و گرگین را اسیر کرد تا سرانجام زال او را شناخت و با اشارت او جهانگیر شبانه پهلوانان ایران را از بند رها کرد و بلشکر گاه ایران روی آورد و هنگام فرار با افراسیاب جنگی سخت کرد و او را منهزم ساخت و بخدمت کاوس آمد و با مر او بجنگ «عاد میشینه چشم» فرستاده پادشاه بر بر رفت که برای تسخیر بغداد آمده بود و او را شکست و سپس جنگ ملیخای جادورا که طوس بجادوی اسیر او شده بود بسیج کرد و اسم اعظم بر حصار جادوران خواند و آنرا گشاد و سپس بگشودن طلسم «فراموش کرد» که جمشید ساخته بود رفت. و آنگاه به جنگ «سقلاب» پادشاه بر بروی بشام آورد و جنگ میان دو طرف در گرفت. در این جنگ فرامرز و جهانگیر و دیگر پهلوانان ایرانی سقلاب شاه و پسران او را اسیر کردند. آنگاه جهانگیر بمغرب لشکر کشید. داراب شاه صاحب مغرب

بمقابله او آمد اما شکست یافت و سپس نامه‌یی با آزاد چهر نوشت و رستم را بیاری خواند و رستم بیاری او آمد در حالی که از غیبت او ۲۵ سال میگذشت و ایرانیان او را مرده می‌پنداشتند .

از اینجا جنگ جهانگیر و رستم آغاز و داستان جنگ رستم و سهراب و جنبیدن مهر پسر بر پدر دوباره تکرار میشود منتهی هنگامی که رستم جهانگیر را بزمین زد و بکشتن او خنجر بر کشید رخس شیهه‌یی زد و فرامرز آوای او را شناخت و دانست که آن مبارز رستم است . پس آواز داد که این پسر تست ، رستم از هوش رفت و جهانگیر بر پای او افتاد . از پس این آشنایی سپاهیان ایران کار را برداراب وزن او دلبر مغربی سخت گرفتند و با سپاه جادوان که پیشرو ایشان «راحیله جادو» از یاران داراب بود جنگیدند و همه را جز «دلبر مغربی» که قبول دین حق کرده بود کشتند . پس از فتح مغرب رستم سقلاب را با سلطنت آنجا نشاند و خود بادلیران بایران باز گشت در حالی که از بیرون رفتن او از زابل ۲۵ سال میگذشت .

آخرین حکایت اینداستان عبارتست از رفتن جهانگیر بکوهی نزدیک زابل برای شکار . در این شکار گاه ناگهان دیوی پدید آمد ، جهانگیر بر او حمله برد ، دیو از او گریخت و جهانگیر از پی او رفت و بر کمر کوه دیواز چشم او ناپدید شد ، جهانگیر بر صخره‌یی ایستاد تا مگر دیورا بیابد اما دیو که کمین کرده بود جهانگیر را ناگهان از آن صخره بزرگ پرتاب کرد و کشت . چون این خبر بر رستم رسید سخت آشفته شد و دلنواز نیز چون از واقع خبر یافت مرد ، پس هر دورا بتابوتی نهادند و بماز ندران بردند و نزدیک دخمه مسیحای عابد دفن کردند .

نسخه چاپی جهانگیر نامه با بیات ذیل ختم شده است :

بر دخمه پیر بردندشان	بپهلوی او دخمه کردندشان
پس آنکه از آنجای گشتند باز	نشستند با سوگ ورنج و گداز
جهانرا مداری نباشد جز این	که ورزد پیرو رده خویش کین
بیا قاسم مـادح درد مند	مگویش از این قصه چون و چند
غم از بهر دنیای فانی مخور	چه دنیا که غم تا توانی مخور

پایان رسان این حدیث کهن که نیکوست در نامه ختم سخن

بنظم آمد این دفتر اندر هرات

بتوفیق جبار موت و حیات .

وعین این ابیات در پایان نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس نیز موجود است .

۱۹ = سام نامه

آخرین داستان منظوم از حماسه ملی ایران که اکنون در دست است منظومه بیست

بنام سام نامه متعلق باواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم . از این کتاب نسخ متعدد خطی

در کتابخانه‌های ایران و لندن و پاریس موجود است و گذشته از اینها نسخه کاملی از

آن از روی دو نسخه کهن تهیه شده و تصحیح و مقابله اردشیر بنشاهی فرزند خدا رحم

مرزبان الله آبادی متخلص بد «خاضع» بسالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ در دو مجلد در بندر بمبئی

بچاپ رسید . نسخه چاپی موجود مجموعاً نزدیک ۱۴۵۰۰ بیت دارد و بدین ترتیب از

تمام نسخ سام نامه که تا کنون دیده شده و حتی از نسخه‌یی که ژول مول دیده بود و یازده

هزار بیت داشت^۱ کاملتر است . در مقدمه چاپی بخشی از شاهنامه از آغاز تا قسمتی از احوال

فریدون نیز موجود است که ما ابیات آن را بحساب نیاوردیم .

اصل داستان از تولد سام نریمان از دختر شاد بلخ آغاز میشود و مطالب اساسی آن

بترتیب عبارتست از دیدن سام تصویر پریدخت دختر فغفور چین و سفر وی بچین در طلب

پریدخت و شرح جنگهای او در خاور و پادشاهی وی در خاور زمین و عشق‌بازی با عالم افروز

پری و شمس خاوری و جنگهایش با زردها و ژند جادو و مکوکال دیو و رفتن او متنکروار

بدر بار فغفور چین و دیدن سام و پریدخت یکدیگر را و عشق‌بازیهای آندو و آگاهی فغفور

از این حالت و بند کردن سام و رهایی یافتن سام بدست قمر رخ دختر سهیل قلعه دارو

مناظرات سام و پریدخت^۲ و سر نهادن سام بکوه وینا بان و رفتن پریدخت در جامه فرزمیان

۱ - مقدمه ژول مول بر جلد اول شاهنامه ص ۶۰ .

۲ - این قسمت بی‌شبهت بمناظرات خسرو و شیرین نیست که خسرو از فرود قصر و شیرین از فراز آن بایکدیگر مناظره کردند . سام هم مانند خسرو در فرود قصر و پریدخت مانند شیرین بر فراز آنست . البته مناظرات خسرو و شیرین خود تقلیدی است از منظومه وریس و رامین .

از پس سام و جنگیدن آنان بایکدیگر و شناختن سام پریدخت را و تجدید عشقبازی های عالم افروزی با سام و ربودن پریدخت و جنگهای سام با فغفور چین و شناساندن سام خود را با فغفور و باز گشتن او بدرگاه فغفور و فرستادن فغفور او را بجنگ نهنگال و جنگ سام با فرعین دیو و با نهنگال که دریا تامیان پای او بود^۱ و بند کردن نهنگال و تجدید جنگ با فغفور چین و داستان سهیل جهانسوز با سام و گرفتار شدن سام بدست عالم افروزی و کشته شدن وی بدست سام و رها شدن سام از طلسمات عالم افروز و اعتذار فغفور از سام و خواندن منوچهر سام را بایران زمین و مرگ دروغی پریدخت و پریشانی سام و رفتن بکوه و بیابان و فو آنست باددان و احوال سام با عاق جادو و رفتن سام بمغرب و دیدن دیوی بنام ره دار که سه سر و چهار دست داشت و جنگیدن با وی و رسیدن سام بشهر سکسار و جنگ با سکساران و رسیدن سام بشهر نیمه تنان و دچار شدن سام با تنبل جادو و جنگ با نیمه تنان و تنبل جادو و جنگ سام با سمندان جادو و رفتن بجانب شداد و دعا کردن و باریدن باران بدوزخ شداد و وصف بهشت شداد و جنگ با دیوزرینه بال فرستاده شداد و جنگ سام با شدید و احوال سام با طلاج جادو و چگونگی احوال سام در طلسمات جمشید و شکستن طلسم و یافتن گنج های او و احوال سام با مرغ آتش فشان و با سیمرغ و کشتن ارقم دیو و تجدید جنگ با شدید و آمدن عوج بن عنق بجنگ سام و کشتن طلاج دیو و جنگ با قه قه ام و کشتن او و جنگ لشکر شداد بن عاد با سام و کشته شدن خاتوره مادر عوج ابن عنق بدست سام و جنگ دوم عوج با سام و گریختن او بمصر و جنگ سام با اهرن و کشتن او و گرفتار شدن شداد بن عاد بدست سام و بدار کشیدن سام او را و رفتن سام بکوه

۱ - در شاهنامه استاد طوس نیز اشاره ای باین دیو و جنگ سام با او می یابیم و آن در جایبیت که رستم

فضائل نیکان خود را برای اسفندیار بر می شمرد :

نش بر زمین و سرش با آسمان
ز ناییدن خور زبانش بدی
پس از گنبد ماه بگذاشتی
از او چرخ کردند گریان شدی
جهان را از آن دیو بی بیم کرد

دگر سهمگین دیو بد بدگمان
که در بای چین تا میانش بدی
همی ماهی از آب برداشتی
بخورشید ماهیش بر میان شدی
کمرگاه او را بدو نیم کرد

فنا و جنگ بادیوان و جنگ سام با ابرهای دیو و باز گشتن سام بایران و آوردن ابرهای دیو نزد منوچهر و کشتن او پیش تخت منوچهر و بسیاری از حوادث جزئی که شرح همه آنها را لازم نمی‌بینم.

سام‌نامه همچنانکه گفته‌ام متعلق باواخر قرن هفتم و قرن هشتم است و کسانی که آنرا متعلق بروز گارپیش از قرن هفتم می‌پندارند بخطا می‌روند زیرا مطالب این داستان که فهرست آنها را بیان کرده‌ام بخوبی مؤید آنست که داستان سام چنانکه در سام‌نامه دیده میشود با عناصر ابداعی تازه‌یی آمیخته شده است که برخی از آنها متعلق ببعد از رواج داستانهای نظامی است مانند مناظرات، سام و پیردخت بایکدیگر که بتمام معنی مأخوذ از خسرو و شیرین نظامی است^۱ و سر نهادن سام بکوه و بیابان و رفتن یاران او با شتر و ساربان بجست و جوی وی که مأخوذ از داستان عربی لیلی و مجنون است و این نخستین باری است که در حماسه‌های ملی ایران دخالت ساربانان ملاحظه میشود. گذشته از این نفوذ بعضی از داستانهای سامی مانند داستان شدید و شدار و دوزخ و بهشت شدار و عوج بن عنق و نظایر اینها در حماسه‌های ملی در درجه اول محتاج بنفوذ شدید اسلام و عرب در خاطر ایرانیان و سست شدن مبانی ملی ایشانست و این حالت چنانکه دیده‌ایم از اوایل قرن ششم شدت یافته و از آن پس بار و ثمر داده است.

با توجه باین مقدمات و نیز با توجه بافکار عجیب و اسامی کاملاً عربی مانند شمسو سعدان و رضوان و سهیل و قهقهام و تسلیم جنی و مسائلی مانند طلسمات جمشید و جز اینها که در این منظومه ملاحظه میشود، باید یقین کرد که اصل این منظومه یعنی داستان منشور سام بنحوی که در سام‌نامه منظوم دیده‌می‌شود عبارتست از داستان اصلی سام باضافه مطالب افسانه‌یی و اختراعی تازه‌یی که در قرن پنجم و ششم و یا قرن ششم و اوایل قرن هفتم در آن وارد گشته و دوباره تألیف شده و بدست شاعر رسیده است.

در این داستان برعکس شاهنامه از دخالت سام در جنگهای بزرگ ملی ایرانیان

۱ - نظامی هم مناظرات خسرو و شیرین را از مناظرات ویس و رامین برداشته و در آن مبتکر نبوده است منتهی بر اثر تقلید خواجو در مثنویهای دیگر از نظامی چنین تصور میشود که این مناظرات (اگر در اصل داستان موجود نبود) از مناظرات خسرو و شیرین تقلید شده است.

اثری نیست بلکه سام ماجراجویست که نخست در طلب دختری زیبا که تصویر او را دیده بود خود را بمخاوف و مهالك میافکند و چون مردی پهلوان و زورمند است همه جامقاصد خود را بزور شمشیر از پیش میبرد و بادبو و پری و جادو و آدمی بجنگ می پردازد و طلسم میگشاید این افکار همه چنانکه خواهیم دید از افکار ملی و حماسی مایرونست و از این بابت اصالتی ندارد .

گذشته از دلایل فوق دلیل بزرگ دیگری که بر تعلق این منظومه بر قرن هفتم و

هشتم در دست است ذکر نام شاعر است در آخر منظومه بدین طریق:

سر انجام کردم بدین نامه ختم	که فردوسیش هست شهنامه ختم
بنزدیک خورشید او ذره ام	بدریای گفتار او قطره ام
کشیدم یکی جوی آبش طراز	لب جو بدان بحر پیوسته باز
کنون هر دم از چرخ فیروزه بوش	ز پیروزی آید نویدم بگوش
سروش مسیحا دم خضر نام	کند با من از طاق اخضر پیام
که خواجو چو عیسی روانبخش باشی	جهانگیر گردون جهانبخش باش
دم از روح زن چون مسیحا تویی	بقا شو چو شاهین عنقا تویی
تو دریایی و جام جم چاکرت	تو گردونی و انس و جان اخترت
چو گوهر برون آی از این چار درج	بزن نیم ترکی بدین هفت برج
چوناهید از این پرده راهی بزن	چو صبح از سر صدق آهی بزن
برون شو ز معموره کن فکان	قدم نه بمقصوره لامکان ...
سعر که در آخوشدمی صبح وار	بسر چشمه مهر غسلی بر آر
بر افشان سر دست بر کائنات	بگو چار تکبیر بر شش جهات
در آ در صف ساکنان فلک	بنه روی بر سجده گاه ملک ... الخ

این ابیات بهیچ روی الحاقی و اضافی نیست و سبک بیان در آنها کاملاً با سبک بیان در متن منظومه همانند است و بنا بر این صاحب منظومه و گوینده این ابیات همان خواجو است.

این **خواجو** علی الظاهر همان خواجوی کرمانی شاعر معروف قرن هفتم و هشتم (۶۸۹ - ۷۶۳ هجری) صاحب دیوان معروف و مثنویهای گوهر نامه - کمال نامه - گل و نوروز - همای و همایون و دروضه الانوار است .

بعضی از محققان در انتساب سام‌نامه بخواجهوی کرمانی تردید دارند ولی با مطالعه در سبک اشعار این منظومه که در عین تقلید از منظومه‌های حماسی کاملاً عراقی و متعلق به قرن هفتم و هشتم است و گذشته از این قسمت بزرگی از ابیات آن بتقلید از ابیات اسکندرنامه نظامی ساخته شده و یادآور تقلید پیروی خواجوا از نظامی در ایجاد مثنویهای مختلف است: تردیدی نمی‌ماند که این خواجوا بایدهمان خواجوهی کرمانی شاعر بزرگ قرن هفتم و هشتم باشد و ما از خواجوهی دیگری که قدرت ایجاد چنین منظوم‌هایی داشته باشد نشانی نداریم. این خواجوه معاصر بود با سلطان ابوسعید بهادر خان (۷۱۶-۷۳۶) پسر الجایتو و محمد خدا بنده نهمین پادشاه سلسله ایلخانی و وزیر او غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین فضل‌الله. خواجوه مردی صوفی مشرب و در تصوف از مریدان شیخ علاءالدوله سمنانی (متوفی بسال ۷۳۶ هجری) بود^۱

تاریخ شروع و اتمام سام‌نامه معلوم نیست ولی با توجه بسال تولد و وفات خواجوه باید یقین کرد که در اوایل قرن هشتم سروده شده است. در هیچیک از تذکره‌ها و کتب از انتساب سام‌نامه بخواجهوی کرمانی سخن نرفته است مگر در حمله حیدری اثر میرزا محمد رفیع خان باذل که در ضمن احصاء عده‌هایی از حماسه سرایان نام سام‌نامه و خواجوه بدین نحو آمده است:

بسوی دگر خواجوه آراسته ز سام نریمان مدد خواسته

و نخستین کسی از محققان که از سام‌نامه خواجوهی کرمانی میان آورده «اشپیگل» خاورشناس بزرگ آلمانیست که در فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه «ایست ایندیا»^۲ در باب آن سخن گفته و سپس در مجله مستشرقین آلمان مقالتهی جداگانه راجع بآن نگاشته است^۳

۱ - در باب احوال خواجوه رجوع کنید به: شرح احوال خواجوه در مقدمه روضه الانوار بقلم آقای حسین مسرور سخنیار. تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق چاپ دوم ص ۱۴۲-۱۴۵. مقدمه سام‌نامه بقلم آقای سعید نفیسی - فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا تألیف چارلز ریو ج ۲ ص ۶۲۰-۶۲۲.

۲ - East India Library

۳ - Zeitschrift des Morgenländischen Gesellschaft. Vol III, s. 245-261

ژول مول که نسخهٔ نسبتاً کاملی از این کتاب در دست داشت از ناظم آن بی اطلاع بود اما در نسخ دیگری که از سام نامه در دست است گاه نام خواجو آمده^۱ و از این روی من در انتساب سام نامه بخواجوی کرمانی تردیدی ندارم زیرا چنانکه گفتم سیاق سخن و سبک بیان این منظومه بسخن خواجوی کرمانی که خوشبختانه همهٔ آثار دیگرش در دست است بی شباهت نیست و علاوه بر این در پایان این کتاب که در آنجا خواجو از خود نام میبرد مشرب صوفیانه شاعر از بعضی ابیات بخویی احساس میشود و ما چون میدانیم خواجو صوفی و از پیروان علاءالدولهٔ سمنانی بود برای ماشکی نمیماند که این خواجوی صوفی مشرب همان خواجوی کرمانی است.

مهمترین قسمت‌های این منظومهٔ بزرگ داستان عشق‌بازی سام و پریدخت و جنگ‌های متعدد سام است بادیوان و باعوج بن عنق و هادراو و جنگ‌هایی که یکتند با لشکرهای بزرگ کرده است ولی در هیچیک از این موارد استادی و مهارت حماسه سرایان قرن پنجم آشکار نیست.

خاتمه

با مطالعه و تحقیق در منظومه‌های حماسی ایران بعد از شاهنامه محقق میشود که طریقهٔ عالی فردوسی در نظم روایات حماسی ایران از قرن پنجم تا قرن هشتم معمول و متداول بود و شاعرانی که بعد از وی بنظم بقیهٔ داستانهای ایران همت گماشتند و بعضی از آنان نیز از استادان مسلم زبان و شعر فارسی شمرده میشوند، هیچیک از راهی که شاعر بزرگ ایران در این باب پدید آورد منحرف نشدند و حتی از اسلوب بیان و طریقهٔ تفکر و سبک گفتار وی نیز در این باب پیروی نمودند.

از این روی آثار شاعرانی مانند اسدی، عثمان مختاری، ایران‌شاه بن ابی‌الخیر و دیگر ناظم‌ان روایات حماسی در حقیقت و فی نفس الامر از یالی بر شاهنامه و ملاحقاتی بر آن

۱- مقدمه بر ج ۱ شاهنامه ص ۵۹ - ۶۰ .

۲- فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا تألیف ریو ج ۲ ص ۵۴۳ - ۵۴۴ .

شمرده میشوند که چون گرد هم آیند بر روی هم حماسه ملی ایران را پدید می‌آورند .
با آنکه همه ناظران حماسه ملی ایران از فردوسی و سبک سخن او تقلید کرده‌اند
هیچیک حتی استادترین آنان نتوانسته‌اند مانند فردوسی در سرودن داستانها مهارت و
قدرت خویش را آشکار کنند و کارشاعری را بساحری رسانند .

فردوسی بهتر از همه حماسه سرایان بروح و ماهیت حماسه ملی ایران پی برد و
آنرا بنوعی که باید بنظم آورد . حسن انتخاب فردوسی در گرد آوردن داستانهای پراکنده
تا درجه بیست که داستانهای بازمانده حماسی ایران هیچیک حتی داستان برزو و بهمن را
لطف و زیبایی و شکوه داستانهایی نیست که او در شاهنامه گرد آورد و همه آنها در برابر
داستانهایی مانند رودابه و زال - رستم - کیخسرو و سهراب - بیژن - اسفندیار و نظایر آنها
از داستانهای درجه دوم حماسی ایران محسوب میشوند .

گذشتند از این فردوسی در انتخاب روایات بعضی از افسانههای بی بنیاد و یاد خیل
و محدث توجهی نکرد و عناصر عهد اسلامی در شاهنامه بغایت اندک و اغلب نایابست اما
در داستانهای حماسی دیگر چنانکه دیده‌ایم عجایب و اسما و احادیث مجعول و دخیل
فراوان می‌یابیم که مایه ظهور و پیداشدن آنها افکار و تمدن و عقاید ایرانیان در ایام
اسلامی است .

فردوسی در آراستن صحنه‌های قتال و وصف مجالس نشاط و طرب و بیان افکار
پهلوانی و مفاخرات پهلوانان و توصیف لشکر کشیها و جنگها و مناظر طبیعی و بیان افکار
حکمی و امثال اینها بی‌الاترین مدارج کمال رسیده است . گاه هیمنه و شکوه ایات
فردوسی بدرجه بیست که موی بر اندام خواننده راست می‌کند و گاه لطف و زیبایی و
دقت آن بحدی میرسد که عنان اختیار از کف میر باید . اما این هیمنه و وقار و شکوه
جلال و رقت و لطافت را در اشعار حماسه سرایان دیگر بدان آسانی که در شاهنامه می‌یابیم
نمی‌توان یافت و حتی من در اشعار اسدی با آنهمه استادی و مهارت و قدرتی که در بیان مطالب
دارد چنین شکوه و لطافت که در شاهنامه می‌بینم نیافته‌ام و خدا کند که در این مورد اسیر
عواطف و بسته حب و شیفتگی خویش بقرآن عجم نباشم .

چون از این معانی بگذریم و از شاهنامه نظر بر گیریم باید اعتراف کنیم که از داستانهای حماسی ایران برخی مانند کرشاسپ نامه و گشتاسپنامه و شهریارنامه و بعضی از منظومهای دیگر که دیده‌ایم هر یک اثری بدیع و زیبا از آثار زبان فارسی است خاصه کرشاسپ نامه که بسیاری از ابیات آن در جزالت و قوت و استحکام تالی ابیات شاهنامه است.

شاعرانی که دیده‌ایم همه منظومهای خود را بر اساس روایات و داستانهای ملی مبتنی ساخته‌اند و هیچیک از آنچه در میان مردمان و در متون کتب و بر صحائف و اوراق موجود بود عدول نکرده و بجعل داستان و اختراع اکاذیب پرداخته‌اند.



فصل سوم

حماسه های تاریخی

۱ - اسکندرنامه

علت آنکه اسکندرنامه‌ها را از دیگر حماسه های تاریخی جدا کرده‌ام آنست که داستان اسکندر با آنکه اساس تاریخی معین و صریح دارد با افسانه‌های عجیبی آمیخته شده است که برخی از آنها تنها صورت عجیب و خرافات دارد و برخی هم از عناصر حماسی است که بتدریج در داستان اسکندر راه یافت. از داستان اسکندر و کیفیت تکون آن قبلا سخن گفته‌ام، این داستان در میان چند ملت گشت و مواد مختلف در آن راه جست، از ادبیات یونانی و تازی و فارسی هر یک اثری در این داستان موجود است و میان ایرانیان خاصه ایرانیان مشرق داستان اسکندر وسعت و رواجی یافته و قوت انتشار آن بدرجه بی‌رسیده بود که فردوسی هنگام بیان احوال اسکندر از آن چشم نیارست پوشید. اما فردوسی با آنکه گذشته از قسمتهای تاریخی داستان اسکندر بسیاری از اسما و افسانه‌های آنرا پذیرفت باز علی‌الظاهر در نقل آن بنا بر عادت خویش با انتخاب اصلح و احسن توجه داشت و این حقیقت از کلام نظامی بنیکی آشکار است آنجا که میگوید:

که آراست روی سخن چون عروس
بسی گفتنیهای نا گفته ماند
بگفتی دراز آمدی داستان
همان گفت کز وی گزیرش نبود
که حلوا بتنها نشایست خورد

سخنگوی پیشینه دانای طوس
در آن نامه کآن گوهر سفته راند
اگر هر چه بشنیدی از باستان
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود
دگر از پی دوستان زله کرد

نظامی از این قسمت های باقی مانده که اغلب مبیانت کلی با تاریخ دارد در نظم شرفنامه و اقبال نامد استفاده کرد و این داستان را یکبار دیگر بنظم آورد تا آنرا از دستبرد زمانه ایمن دارد.

ابو محمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن زکی مؤید گنجوی متخلص به **نظامی** علی الاظهر بین سالهای ۵۳۵ و ۵۴۰ در شهر گنجه متولد شد و در حدود سال ۵۹۹ و یا ۶۰۲ و یا ۶۱۹ وفات یافت، زندگانی و تحصیلات او در شهر گنجه گذشت و از معاصران و هم‌مدوحان او یکی فخرالدین بهرامشاه بن داود (متوفی بسال ۶۲۲) حکمران ارزنگان و از متابعان قلع ارسلان سلجوقی پادشاه روم است و دیگر طغرل بن ارسلان سلجوقی از سلاجقه عراق و کردستان (۵۷۳ - ۵۹۰) و دیگر ابو جعفر محمد بن ایلدگز معروف بجهان پهلوان (۵۶۸ - ۵۸۱) و دیگر قزل ارسلان بن ایلدگز برادر محمد (۵۸۱ - ۵۸۷) و دیگر شروانشاه ابوالمظفر اخستان پسر منوچهر و ممدوح خاقانی (نیمه دوم قرن ششم) و دیگر نصره الدین ابوبکر پسر محمد جهان پهلوان (۵۸۷ - ۶۰۷) و دیگر ملک القاهر عزالدین مسعود ابن نورالدین ارسلان صاحب موصل (۶۰۷ - ۶۱۵) و دیگر علاءالدین کرپا ارسلان از اولاد آفسنقر^۳.

از این شاعر استاد دقیق النظر دیوان غزل و قصاید و پنج مثنوی معروف مانده است بنام مخزن الاسرار (که در حدود ۵۷۰ بنام بهرامشاه مذکور سروده شده است) و خسرو

۱- تاریخ سلطنت این پادشاه بتحقیق معلوم نیست. آقای بدیع الزمان استاد دانشگاه آنرا بتقریب میانه ۵۶۳ و ۵۹۰ تا ۵۹۷ از طرفی دیگر دانسته است. رجوع کنید به سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۲-۳۳۳.

۲- در باب تواریخ این سلاطین از طبقات سلاطین اسلام تألیف استانی لین پوول Stanley Lane pool ترجمه آقای عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه استفاده شده است.

۳- برای کسب اطلاع از احوال نظامی جز آنچه بمناسبت در این صحیف آمده است رجوع شود به :

۱- دائرة المعارف اسلامی ج ۳ مقاله استاد برنلس Berthels عنوان نظامی.

۲- شرح حال نظامی بقلم هرمان اته H. Ethé در فرهنگ اللغة ایرانی ج ۲ ص ۲۴۱-۲۴۴ و ۲۴۷-۲۵۰.

۳- شرح احوال نظامی در تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون E. Browne ج ۲ ص ۳۹۹-۴۱۱.

۴- تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضازاده شفق چاپ دوم ص ۹۲-۹۸.

۵- فهرست کتابخانه بودلیان ص ۴۸۷-۴۹۳.

۶- فهرست نسخ فارسی موره بریتانیا. تألیف چارلز ریوج ص ۵۶۸-۵۷۵.

وشیرین (که پانصد و هفتاد و شش سال گذشته از هجرت بنام محمد جهان پهلوان تمام کرده و در آن از طغرل بن ارسلان سلجوقی و قزل ارسلان بن ایلدگز نیز نام برده است) و لیلی و مجنون (بنام اخستان بن منوچهر شروانشاه بسال ۵۸۴) و هفت پیکر (بنام کرپ ارسلان بسال ۵۹۳).

پنجمین مثنوی حکیم نظامی از خمسه یا پنج گنج او اسکندرنامه است که مورد تحقیق ماست. این کتاب شامل دو قسمت است که نظامی قسمت نخستین را شرفنامه و قسمت ثانوی را اقبال نامه نامیده و این دو کتاب را بر روی هم اسکندرنامه مینامند. نظامی خود در باب شرفنامه چنین میگوید:

از این آشنا رویتر داستان	خنیده نیامد بر راستان
دگر نامه‌ها را که جویی نخست	بجمهور ملت نباشد درست
نباشد چنین نامه تزویر خیز	نشته بچندین قلم‌های تیز
بنیروی نوک چنین خامه‌ها	شرف دارد این بردگر نامه‌ها
از آن خسروی می‌که در جام اوست	شرفنامه خسروان نام اوست

و نیمی از داستان اسکندر را در آن گفته و باقی را در نیمه دیگر آورده و در این باب چنین سروده است:

چو شد نیمی از این بنام‌هره بست	مرا نیمه عالم آمد بدست
دگر نیمه را گر بود روزگار	چنان گویم از طبع آموزگار
که خواننده را سر بر آرد ز خواب	برقص آورد ماهیان را در آب
و در باب اقبال نامه چنین آورده است:	
کنون بر بساط سخن گستری	زنم کوس اقبال اسکندری

کتاب شرفنامه را نظامی بنام اتابک اعظم نصره‌الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان از اتابکان آذربایجان در آورد و بدو تقدیم کرد و در مدح او چنین گفت:

جهان پهلوان نصره‌الدین که هست
بر اعدای خود چون فلک چیره دست

در بعضی از نسخ اسکندرنامه قسمت اقبالنامه مصدر است بنام ملک القاهر عزالدین ابوالفتح مسعود پسر نورالدین ارسلان صاحب موصل (۶۰۷ - ۶۱۵):

ملك عز دین قاهر شه نشان
ابوالفتح مسعود بن نور دین

سر سرفرازان و گردنکشان
بطغرای دولت چو طغرل تکین

و در نسخه چاپی مرحوم وحید دستگردی :

ملك عز دین قاهر شه نشان
قدر خان شاهان بمردانگی
بتوقیع نسبت ز داودیان

سر سرفرازان و گردنکشان
طرفدار موصول بفرزانگی
بطغرای دولت ز محمودیان

و بلافاصله بعد از این ابیات نام یکی دیگر از امراء یعنی بیشکین نیز میآید :

که هست از دگر خسروان بیش مهر
بود کی پیشین حرف بروی گواست
که هم کی نشانست و هم کی نشین

چرا بیشکین خواند اورا سپهر
اگر بیشکین بر نویسند راست
سزدگر بود نام او کسی پیشین

و همچنین پس از نام جهان پهلوان نصره الدین نام بیشکین بدین صورت آمده است :

بداندیش کم مهر و او بیش کین

مخالف پس اندیش و او بیش بین

و از این اسامی سه گانه چنین برمیآید که اسکندرنامه دوسه بار بنام دو سه تن از امرا درآمده و این اسامی و ابیات در نسخ بعدی بهم مخلوط شده و مایه اشتباه اسامی بیکدیگر گردیده است .

در بعض نسخ بجای ملك عز دین قاهر شه نشان « ملك نصره الدین سلطان نشان » نیز آمده است .

در پایان اقبالنامه ابیاتی هست که دلالت بر اهداء آن بعزالدین مسعودمی کند :

بفیروز فالی و نیک اختری
وزین داستان شاه محمود باد
بفرخترین طالعی گفتمش

بیایان شد این داستان دری
چو نام شهباش فال مسعود باد
دری بود نسا سفته من سفته مش

و چندین بیت پیشتر این ابیات را می یابیم :

بدو داد اورنگ خود را کمند
ولایت خداوند هشتم قران

ملك عز دین آنکه چرخ بلند
کشاینده راز هفت اختران

اگر این ابیات الحاقی نباشد تاریخ نظم اسکندرنامه بعد از سال ۶۰۷ یعنی سال جلوس عزالدین مسعود بر تخت حکمرانی موصل است و این تاریخ با تاریخ ختم اقبالنامه بنا بر بیت ذیل سازگار نیست:

بتاریخ پانصد نود هفت سال چهارم محرم بوقت زوال

زیرا بین تاریخ اتمام اقبالنامه (محرم ۵۹۷) و جلوس عزالدین مسعود (۶۰۷) ده سال فاصله است و آنگاه بنا بر ابیاتی که در آخر اسکندرنامه آمده و بنا بر آنها نظامی شصت و سه سال و شش ماه عمر کرده است:

نظامی چو این داستان شد تمام نه بس روز گاری بر این برگذشت فزون بود شش‌م‌ه‌ز شصت و سه سال چو حال حکیمان پیشینه گفت رفیقان خود را بکار رحیل بخندید و گفتا که آمرزگار ز ما زحمت خویش دارید دور درین گفت و گو بد که خوابش ربود	بعزم شدن تیز برداشت گام که تاریخ عمرش ورق درنوشت که بر عزم ره بر دهل زد دوال حکیمان بختند و او نیز خفت که از ره خبر داد و گه از دلیل بآمرزشم کرد امید وار شما وین سراما و دارا سرور تو گفتی که بیداریش خود نبود
--	--

وفات نظامی مصادف بود با سال ۵۹۹ و این تاریخ نیز با اهداء اقبالنامه بعزالدین مسعود موافق نمی‌افتد.

در باب تاریخ اتمام اسکندرنامه نیز در نسخ این کتاب اختلافی مشهود است و گویا این اختلاف نتیجه آن باشد که نظامی در آن دو سه بار تجدید نظر کرده است چنانکه قبلاً هم گفته‌ام. در سه نسخه از کتابخانه بریتیش میوزیوم سه تاریخ ذیل آمده است:

بتاریخ پانصد نود هفت سال چهارم محرم بوقت زوال^۱
در نسخه دیگر:

جهان بر دهم روز بود از ایار نود در گذشته ز پانصد شمار^۲

۱- فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا ج ۲ ص ۵۶۸.

۲- ایضاً ص ۵۷۱.

و در نسخه دیگر :

جهان بر دهم روز بود از ایار نود نه گذشته ز پانصد شمار^۱

آخرین تاریخ اتمام اسکندرنامه در این نسخه سال ۵۹۹ است و این سال نیز با تاریخ جلوس عزالدین مسعود موافق نیست اما اندکی بتاریخ واقعی ختم اسکندر نامه نزدیکست زیرا ایات الحاقی که در باب مرگ نظامی گفته شده میرساند که شاعر پس از اتمام اسکندرنامه چندان تریست .

در تذکره نتایج الافکار آمده است که « در سنه وفات شیخ اقوال مختلف بنظر آمد اصح آنست که اسکندرنامه را در سنه ۵۹۷ با تمام رسانیده و بعد از آن پنجسال دیگر زیسته چنانکه در صبح صادق نوشته » در اینصورت وفات نظامی بسال ۶۰۲ اتفاق افتاده است .

صاحب تذکره میخانندگان گشته است که عمر نظامی هشتاد و چهار سال بود و اگر این قول را قبول کنیم شاعر ما در حدود سال ۶۱۹ وفات یافت و این آخرین قولیست که میتوان آنرا با تقدیم اقبالنامه بعزالدین مسعود موافق یافت^۲ .

داستان اسکندر در این کتاب بر روی هم چنین است : اسکندر پسر فیلفوس که در نسب او روایات مختلف موجود است نزد نومه اخس پدرارسطو تحصیل کرد و تحصیلات او همراه ارسطوی فیلسوف صورت گرفت . پس از اتمام تحصیلات اسکندر فنون حرب و لشکر کشی را نیز بیاموخت و چون فیلفوس مرد بجای پدر بر تخت سلطنت یونان نشست و بمصرو زنگبار لشکر کشید و بادارای پادشاه ایران جنگ کرد و او را بشکست و ایران را بتصرف آورد و تشکده های عجم را ویران کرد و روشنک دختر دارا را بزنی گرفت و بجانب مغرب رفت و زیارت کعبه کرد و بیردع و کوه البرز سفر نمود و در بند را گشود و بقلعه سریروغار کینخسرو وری و خراسان و هندوستان و چین و کشور روس رفت و در کشور اخیر باروسیان هفت جنگ بزرگ کرد و سرانجام غلبه یافت و آخر کار بظلمات رفت و چون از آن

۱ - فهرست نسخ فارسی ، وزه بریتانیا ج ۲ ص ۵۷۰ .

۲ - قول صاحب نتایج الافکار و تذکره میخانه از مقاله مرحوم محمد علیخان تربیت نقل شده است . رجوع کنید

بمقاله مثنوی و مثنوی گویان ایران در مجله مهر سال ۵ شماره ۸ ص ۸۱۰ - ۸۱۱ .

بیرون آمد بروم (یعنی یونان) باز گشت .

این خلاصه داستان اسکندر است در شرفنامه که داستان واقعی اسکندر میباشد و نظامی یکبار سخنان خود را در پایان این منظومه فرجام داد . اما در اقبال نامه اسکندر از حد پادشاهی فاتح و کامران و جهانگیر فراتر رفته مردی حکیم و دانشمند و پیغمبر شده است نخستین سخن از داستان اسکندر در اقبال نامه توجه اوست بکار علم و سپس بحث در اینکه چرا اسکندر را ذوالقرنین گویند و داستانهایی مانند داستان اسکندر با شبان و داستان ارشمیدس با کنیزک چینی و افسانه ماریه قبطیه و افسانه نانوای بینوا و توانگر شدن او بطالع پسر و برخی حکایات فلاسفه مانند هرمس و هفتاد حکیم و افلاطون و ارسطو و خلوت ساختن اسکندر با هفت حکیم یعنی ارسطو و افلاطون و والیس و فروریوس و هرمس و سقراط و بلیناس و گفتار هر یک از آنان در باب آفرینش و گفتن اسکندر عقیده خود را در پایان آن اقوال و اضافه کردن نظامی فکر خود را بر افکار فلاسفه دیگر . رسیدن اسکندر پیغامبری و خردنامه ارسطو و خردنامه افلاطون و خردنامه سقراط و جهانگردی اسکندر با دعوی پیغمبری و دیدن عجایب و رفتن به هندوستان و بحد شمال و از آنجا بعزم روم و بیمار شدن در راه و مردن او و وصیت نامه اسکندر و سوگند نامه وی بمادر خود و پدید آمدن ملوک الطوائف بعد از اسکندر و رها کردن اسکندر و پسر اسکندر پادشاهی را . انجام روزگار ارسطو و افلاطون و هرمس و والیس و بلیناس و فروریوس و سقراط .

نظامی در ترتیب شرفنامه و اقبالنامه خود از ما خذی در باب داستان اسکندر و خاصه از اسکندر نامه‌ها با نقل اشتباهات تاریخی آنها ، استفاده کرد . چنانکه قبلاً گفته‌ام در قرن پنجم اسکندر نامه‌هایی در ایران ترتیب یافته بود و از آن میان نسخه خطی اسکندر نامه‌یی که علی التحقیق متعلق بقرن پنجم است اکنون در دست و در کتابخانه آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه محفوظ است . گذشته از ما خذ فارسی ، نظامی از ما خذ عربی و یهودی و نصرانی در باب اسکندر نیز استفاده کرد . استفاده نظامی از این نسخ مختلف بر این سیاق بود که آنچه را بنظر او نغز و دلپسند می‌آمد انتخاب میکرد و از آنچه نقل آنها را خوش آیند و مقرون بعقل نمی‌یافت خودداری مینمود و نیز از تکرار مطالبی که فردوسی گفته

بود جز در موارد ضرور و لازم با داشت و در مطالبی که می یافت برای ترتیب داستانی دلپذیر تقدیم و تأخیر رومی داشت. ابیات ذیل از اسکندرنامه مدعیات ما را ثابت می کند:

بتقدیم و تأخیر بر من مکیر
چو میکردم این داستان را بیج
اثر های آن شاه آفاق گرد
سخنهای که چون گنج آگنده بود
ز هر نسخه بر داشتم مایه ها
زیادت ز تاریخ های نوی
گزیدم ز هر نامه یی نغز او
زبان در زبان گنج پر داختم
ز هر یک زبان هر که آگه بود
در آن پرده گر راستی نافتم
و گر راست خواهی سخنهای راست
بلی هر چه نا باورش یسافتم
دگر گونه گوید جهان فیلسوف
مرا خضر تعلیم گر بود دوش
که ای جامگی خوار تدبیر من
مگوی آنچه دانای پیشینه گفت
مگر در گذرهای اندیشه گیر
درین پیشه چون پیشوای نوی
چو نیروی بکر آزمایش هست
بگوهر کنی تیشه را تیز کن
سخن سنجی آمد ترازو بدست
تصرف در آن سکه بگذاشتم

که نبود گزارنده را زان گزیر
سخن راست رو بود و ره پیچ پیچ
ندیدم نگارنده در یک نورد
بهر نسخه یی در پراگنده بود
بر او بستم از نظم پیرایه ها
یهودی و نصرانی و پهلوی
ز هر پوست پر داختم مغز او
از آن جمله سرمایه یی ساختم
زبانش ز بیغاره کوتاه بود
سخن را سر زلف بر تافتم
نشاید در آرایش نظم خواست
ز تمکین او روی بر تافتم ...
ابومعشر اندر کتاب الوف ...
برازی که ناید پذیرای گوش
ز جام سخن چاشنی گیر من
که در نشاید در سوراخ سفت
که از باز گفتن بود نا گزیر
کهن پیشگان را مکن پیروی
بهر بیوه خود را میالای دست ...
عروس سخن را شکر ریز کن ...
درست زر اندود را می شکست
کسزین سیم در زر خبر داشتم

از این سخنان و آنچه قبلاً آورده ام (سخنگوی پیشینه دانای طوس ... الخ)

ثابت میشود که نظامی در ساختن اسکندرنامه در فکر تقلید و پیروی از فردوسی بسود و میخواست بمقابله استاد طوس رود اما با همه استادی و توانایی خویش نتوانست با آن شاعر چیره دست زبان آور همسری کند و عجب در اینست که گاه عیناً فکریا لفظ راهنمای

خود را نقل کرده است مثلاً در داستان رسیدن اسکندر بر سر نعلش دارا فردوسی این ابیات را دارد :

دلو جان رومی پر از خشم و خون	برفتند هر دو پیش اندرون
سر مرد خسته بران بر نهاد	سکندر زاسب اندر آمد چو باد
گشاد از برش جوشن پهلویش	ز سر بر گرفت افسر خسرویش

و نظامی این ابیات را :

بیداد خود شاه را رهنمون	دو بیداد پیشه پیش اندرون
شب تیره بر روزرخشان نهاد	سر خسته را بر سران نهاد
ز درع کیانی گره کرد باز	بیالینگه خسته آمد فراز

نظامی در بیان روایات و نقل احادیث گاه بتقلید از فردوسی و حماسه گوینان از دهقانان داستان گوی و پیر کهن سال و تاریخ دهقان و گزارنده داستان و موبد کهن یاد کرده و گفته است :

گزارنده درج دهقان نورد	گزارندگان را چنین یاد کرد
چنین گوید آن پیر دیرینه سال	ز تاریخ شاهان پیشینه حال
گزارش گر راز های نهفت	ز تاریخ دهقان چنین باز گفت
گزارنده داستان دری	چنین داد نظم گزارش گری
گزار شکر کار گاه سخن	چنین گوید از موبدان کهن
گزارنده نامه خسروی	چنین داد نظم سخن را نوی...

سخن نظامی در اسکندرنامه بهیچروی سادگی و روانی و صراحت سخن فردوسی را در شاهنامه ندارد. معانی مهجور در راز ذهن در این داستان بسیار است، اوصاف سپاهیان و جنگجویان و جزای لشکر و وصف میدان جنگ چنانکه در شاهنامه دیده میشود در اسکندرنامه مشهور نیست و با این همه نظامی در وصف مهارتی دارد و در تصویر میادین قتال و پهلوانان و افراد چابک دستی میکند. نظامی بنا بر عادت شعرای عصر خویش از آوردن اصطلاحات علمی^۱ و لغات و ترکیبات عربی^۲ و بسیاری از افکار فلاسفه و اصول

۱- چو صبح از دم گرك بر زد زبان
چو سیاره مشتری سر بلند

بگفتن در آمد سبک پاسبان
نظر های او يك بيك سودمند.

(بقیه حاشیه در صحیفه بعد)